



۲۰۱۶/۱۲/۲۶

جلیل غنی هروی

## ششم جدی درد ناکترین روز تاریخ افغانستان

روز دوشنبه بیست و ششم دسمبر مصادف است با سی و هفتمین سالگرد تهاجم قوای اتحاد شوروی سابقه در سال ۱۹۷۹ بر افغانستان. درین روز قشون سرخ برای نجات رژیم کودتائی حزب دموکراتیک خلق که قیام مردم افغانستان آنرا در آستانه سقوط قرار داده بود و مظالم و قصابی های امین غدار بیداد می کرد و هر بیگناه و معصومی را که حتی در گرد هم آئی های اجباری هورا نمی کشید و یا کف نمی زد، به دیار نیستی می سپرد، برای از بین بردن امین و به کرسی نشاندن خادم صدیق و وفادارش، بیرک کارمل، بر افغانستان تهاجم نمود و جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق را بر اریکه قدرت نشانند.

اکنون که سی و هفت سال از این روز شوم می گذرد هنوز هم جنگهای نیابتی در افغانستان به همان شدت و به نحو دیگری ادامه دارد. هنوز هم گروه های فروخته شده و به هر عنوان و وسیله و بهانه ای برای بر آورده ساختن امیال شوم کار فرمایان شان چه منطقوی و چه جهانی مردم بی گناه و بی تقصیر افغانستان را که از تقریباً چهل سال به اینطرف جز صدای توپ و تفنگ و طیاره و نفیر راکتهای کور عمال بیگانگان نوای دیگری گوش های محروم آنها را نوازش نکرده و لقمه نانی به راحت بدون تر کردن به خون خورده اند و خنده را لب های شان خواب می بیند، می کشند و چنین می نمایند که این خونریزی ها و قساوت ها پایانی ندارد و زجر کشیدن ها و ناله و فریاد یتیمان و بیوه زنان و مادران و پدران و خواهران و برادران به خون خفته و به غم نشسته را انجامی جز مرگ نیست.

تکرار کشتار ها و زنده به گور کردن ها در پولیگون پل چرخی و شکنجه های غیر انسانی و لت و کوب ها و انواع شکنجه های روحی و جسمی جز تازه کردن درد بی نوایان و یاد آوری از مصیبت ها و اندوه جانکاه باز مانده گان دردی را دوا نمی کند ولی فراموش کردن این همه آلام هم نا رواست و فراموش کردن درد هم وطنی است که چشم امید برای فردای بهتری به خود و هم وطنانش با چنین گذشته درد آلود دارد تا باشد که فردائیان با آموختن از چنین تجربه های جانکاه از تکرار چنین وضعی و پیش آمدی جلوگیری نمایند همانطوری که سایر ملل متمدن با آموختن درسی از تاریخ گذشته ای شان زندگی امروزی را برای نسلهای آینده پیریزی کرده اند و امروز فرزندان شان در صف ملل متمدن و مرفه و در صلح و آرامش زندگی میکنند.

چنان ملت‌ها را عناصر عمده از جمله علل متعدد به هدف والای شان رسانیده که می‌توان چنین خلاصه نمود: اتحاد تمام اقشار و تبار و اقوام و نژاد‌های یک ملت، گذشت از منافع و خواسته‌های فردی و گروهی، امید به آینده، تعهد به وطن و هم‌وطن، صداقت، رهبری خردمندانه، اتکای رهبری به آرزو مندی‌های ملت، استقلال فکر و عمل، همبستگی و هم‌نوائی و ... بسی علل دیگر.

اما با سقوط اتحاد شوروی سابقه و از بین رفتن آخرین حکومت دست‌نشانده به رهبری داکتر نجیب در افغانستان تمام آرزو و امیدی که ملت افغانستان برای آن یک و نیم میلیون شهید داد و صد‌ها هزار نفر دیگر معیوب و معلول شد در اثر جنگ‌های قدرت‌طلبی بین تنظیم‌های جهادی که در پاکستان و ایران تشکیل داده شده بودند، به یأس مبدل شد و آنچه از بقایای تجاوز قوای اتحاد شوروی در شهرها و دهات نسبتاً سالم مانده بود مخصوصاً شهر زیبای کابل به تل‌خاکی مبدل گردید و طبق احصائیه‌های که نشر گردیده در حدود شصت هزار انسان بیگانه دیگر درین جنگ‌ها یا برای حفظ قدرت و یا هم برای کسب قدرت معصومانه جام شهادت نوشیدند. ولی ابتکاش این حرص و آز قدرت‌طلبی و ویرانی در همینجا به پایان می‌رسید و این ملت شهید پرور نفس براحتی کشیده می‌توانست غافل از اینکه همسایگان و مافیای مواد مخدر و منفعت‌جویان منطوقی و بین‌المللی نان دیگری را با خون خمیر کرده و در تنور ملت سوزی با هیزم بدنهای این ملت برای افغانستان پخته بودند و گروه دیگری خونخوار تر و ظالم تر و با اندیشه متحجر قرون وسطی به نام «طالب» را به جان ملت فرستادند تا ملتی را که برای اعلای کلمه‌الله میلیونها قربانی داد دوباره مسلمان بسازند و هر ظلمی که تصور می‌شد روا دارند. زنان را شلاق کوب نمایند که چرا صدای کفش شان در راه رفتن شنیده میشود و چرا جراب سفید پوشیده اند و اگر این زن بیچاره برای بدست آوردن لقمه نانی به یتیمانش به تنهایی جرأت بیرون رفتن از خانه را میکرد در محضر عام شلاق باران می‌شد و آن بی‌نوا مردی که طول ریشش از یک قبضه کمتر بود باید پنجاه شلاق می‌خورد و حتی یک وقت نماز را باید پنج بار هر باری که با طالبی رو برو می‌شد، ادا میکرد.

این خشونت‌ها و زن‌ستیزی‌ها و تحجر مآبی‌ها و زندگی قرون وسطائی با تبدیل نمودن افغانستان به پایگاه گروه دهشت افکن القاعده و تأسیس مراکز تربیه دهشت افگان همراه بود تا آنکه این دهشت افگان، غرب را که تا این زمان «چنان خفته بود که گوئی مرده بود» با تنظیم حملاتی بر پنج مرکز عمده و ستراتیژیک ایالات متحده که دو حمله آن یکی بر برج‌های آسمان خراش مرکز تجارت بین‌المللی در نیویارک و دیگری بر وزارت دفاع ایالت متحده در یازدهم سپتمبر سال ۲۰۰۱ انجام شد، از خواب غفلت بیدار کرد.

همه این مصیبت‌ها ناشی از دست‌اندازی‌ها و اجازه دادن به کشور‌های منطقه و جهان برای مداخله در امور افغانستان از همان آغاز سرنگونی رژیم جمهوری محمد داود خان در ۲۷ اپریل ۱۹۷۸ و رویکار آوردن حزب دموکراتیک خلق به رهبری نور محمد تره کی آغاز می‌یابد. از بین بردن نظام جمهوری داود خان که امنیت نسبی را برقرار کرده بود و آهسته و آهسته و با تأنی که خاصه کار داود خان با تجربه‌ای که از دوران زعامت او به حیث صدراعظم دیده شده بود، در صدد پیشبرد پلان‌های انکشافی، نه انقلابی، بود که حزب دموکراتیک خلق و به نظر اکثر محققین با پشتیبانی اتحاد شوروی و ارزیابی‌های نا درست اتحاد شوروی از شرایط عینی و ذهنی جامعه افغانی کودتا نمود و شیرازه تمام بنیادها و نهاد‌های دولتی و اجتماعی و فرهنگی را در هم ریخت.

با ظلم و تعدی که اعضای این حزب چه در زمان رهبری نور محمد تره کی و چه در دوران حکومت شاگرد وفادار او به قول پرچمی ها «امین غدار» بر این ملت مظلوم روا داشتند با فرو پاشی این رژیم خونخوار راه فرار را در پیش گرفتند و هر یک از اعضای شناخته شده و با قدرت به کشوری، و اکثریت شان به کشور های غربی، پناهنده شدند و صفوفی که در داخل افغانستان باقی ماندند و هم عده ای که در کشورهای همجوار افغانستان با ارتباط های که با تنظیم های مختلف بر قر کرده بودند، دو باره به صف این تنظیم داخل شده و با آنها همکاری کردند و تا کنون حتی اشخاص شناخته شده و معروف آنها با این تنظیم ها همکاری نموده و چه در حکومت حامد کرزی و چه حالا در حکومت وحدت ملی کرسی های حساس و عمده را از هر دو جناح حزب دموکراتیک خلق چه خلقی و چه پرچمی، به عهده دارند حتی در زمان رژیم طالبان نیز با علایق قومی در صفوف و عهده های مهم جا داشتند. دوام اختلافات و جنگهای تنظیمی و قدرت طلبی ها یکی از ستراتیژی های این حزب بوده تا از یکطرف نشان داده شود که آنها تنها نبودند که چنین مظلومی را بر حق ملت مظلوم افغانستان روا میداشتند بلکه این تنظیم ها و قدرت طلبان بد تر از آنها بوده اند تا بدین وسیله بتوانند از یک طرف زمینه ای تبریته شانرا نزد ملت فراهم سازند و از جانب دیگر بر مظلومی که آنها کردند، که شمه ای از آن را در بالا تذکر دادیم، خاکستر فراموشی بپاشند. چنانچه از مدتی است که مخصوصاً در شبکه های اجتماعی چنین ادعای مستقیم و غیر مستقیم توسط اعضا و هوا خواهان این گروه می شود و روزی نیست که صحنه ها و خبر های از ظلم و خونریزی تنظیم ها و قوماندان های جهادی و موقف گیری های آنها در برابر مسایل ملی نشر نشود که باید اعتراف نمود که حقایقی هم در چنین اطلاعات وجود دارد.

یاد بود از این روز را ولو که درد آور است و خاطرات تلخ بازماندگان و زجر کشیده گان و آسیب دیدگان را زنده می سازد، نباید نا دیده گرفت و یاد آوری است برای آنانیکه اکنون بر اریکه قدرت تکیه زده اند و آن شخصیت های این تنظیم ها که قدرت سیاسی را به زعم خود شان تیکه کرده اند و خود را مستحق بلا منازعه قدرت سیاسی در افغانستان تصور می کنند باید مظلومی را که اینها هم در حق ملت روا داشته اند بیابند و بخاطر آورند که تاریخ در باره آنها هم مثل قضاوتی که بر پرچمی ها و خلقی ها و طالب ها می کند بر آنها نیز بی رحمانه قضاوت خواهد کرد و از خجالت نسل های آینده شان خجالت بکشند.

پایان